

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این روایات همان طوری که مطرح شد نیازی دیگر به بازنگریش نیست، این روایات، روایات مشخص است، روایات دیگری هم در این زمینه داریم و این روایات همه دال بر یک مطلب هستند، همان طوری که قبلاً عرض شد، روایات در مقام بیان یک اصل عقلائی است. به طور کلی اغلب قواعد ما بر اساس اصل عقلائی پایه ریزی شده، سواءً اینکه روایات در مورد وضو و طهارت یا در مورد صلاة یا در مورد طواف و حج باشد و لذا می توان گفت که این اصل عقلائی که عبارت است از اصالة الصَّحَّة، این اصالة الصَّحَّة ریشه و منشأ برای قاعده تجاوز و فراغ است.

شکی نیست در اینکه عقلاء در افعال خودشان،  
به این قاعدهٔ صحّت تمسّک می‌کنند و اگر معامله‌ای  
در بازار انجام بدهند، همیشه به این قاعدهٔ صحّت،  
بنا را می‌گذارند، و الا جای احتمال در هر حال باقی  
است، عملی را که انجام می‌دهند، احتمال خلاف را  
در او راه نمی‌دهند، گرچه احتمال عقلائی وجود  
دارد ولو به عنوان یک درصد و یا نیم درصد. اگر  
شخصی کاری برای آنها انجام بدهد، در این کار،  
فعل او را حمل بر صحّت می‌کنند، اگر شخصی  
کتابی را بنویسد، در تعریف این کتاب، مطالب او را  
حمل بر صحّت می‌کنند، این استفادهٔ دلالت مکتوب  
بر مراد، این از همین جا نشأت می‌گیرد که احتمال  
خطا را در کتابت نفی می‌کنند و لذا بر طبق این کتاب،  
او را ملزم به اقرار می‌کنند، آن شخص نمی‌تواند من  
باب مثال بگوید شما باید احتمال خطا می‌دادید در  
این کتابت من، می‌گویند نه، این فعل شما در اینجا  
حمل بر صحّت است و وقتی که حمل بر صحّت شد  
شما ملزم به مفاد این خواهید بود و همین طور یک  
معامله‌ای که فرض کنید که در خارج کسی انجام  
بدهد، اگر یک معامله‌ای بکند و بعد یک تبعاتی این

معامله‌اش داشته باشد، نمی‌تواند بگوید شاید معامله من، معامله باطلی بوده، من در بعضی از اجزاء و شرائط این معامله قصور کردم، دچار اشتباه و خطا شدم، می‌گویند نه، تو در وقتی که این معامله را انجام می‌دادی به ظاهر عاقل می‌نمودی و عاقل به آن اصل اولی چون ذکر و شعور و ادراک دارد نسبت به فعل خود، پس بنابراین ملزم به تبعات آن هم خواهد بود. این را اسمش را می‌گذارند اصالة الصّحه. آن وقت بر طبق این اصالة الصّحه یک شرایطی را بار می‌کنند.

فرض کنید که اصالت صحّت در خود مبیع، اگر فرض کنید که شک داشته باشیم در اینکه مبیع سالم بوده یا سالم نبوده، اصالة الصّحه حاکم است به جهت اینکه طرفین هنگام خرید توجهی به مبیع دارند، یا اینکه فرض بکنید که شخص آن صیغه را که گفته، درست گفته یا خلاف گفته، اصالت الصّحه است، چون شخص عاقل متوجه تبعات فساد صیغه و خلاف نیت و ما قصد در آنجا هست پس بنابراین حمل بر صحّت می‌شود و به طور کلی اگر ما سیره عقلائیه را در باب محاورات خودشان و در باب

معادلات نگاه بکنیم می بینیم این قاعده اصالة الصّحه که بعد از قاعده تجاوز و فراغ ما به آن می پردازیم، این در اعمال و حرکات و افعال آنها ساری و جاری است. بر این اساس می توانیم بگوئیم که قاعده اصالة الصّحه بر استصحاب عدم تحقق موضوع حاکم خواهد بود یعنی در استصحاب عدم تحقق موضوع، فرض کنید حکم به عدم تحقق یک اثری از مکلفین نسبت به یک قضیه ای می شود. من باب مثال اگر شخصی یک معامله ای کرده باشد، ما شک بکنیم که آیا این معامله صحیح است یا صحیح نیست، در اینجا می گویند که استصحاب عدم تحقق صارف و استصحاب عدم تحقق مبدل، مبدل عین و عوض و معوض در ملکیت الطرفین، آن استصحاب در اینجا حاکم است، به واسطه استصحاب ما رفع آن اثر عقد را می کنیم از آن.

این مطلب مشهور، محل تأمل است، چون وقتی یک شخص معامله ای را انجام بدهد و یک صیغه ای را به کار ببرد، اصالة الصّحه که همان اصل عرفی است، در آنجا، جایی را دیگر برای استصحاب باقی نمی گذارد، الا اینکه مورد، موردی باشد، شک،

.... استفاده می کنیم این است که قاعده تجاوز و فراغ، ما باید ببینیم که آیا این قاعده تجاوز عبارت است از یک قاعده من در آری شرعیه، به عبارت دیگر وضع، وضع شرعی دارد و به مقتضای وضع شرعی، محدوده شرعی دارد و تعریف شرعی دارد یا اینکه قاعده، قاعده عرفی است و اساس بر این قاعده عبارت است از همان لوازمات عرفی که بر این قاعده حمل می شود، آن اساس است. یعنی به توسعه و ضیق محدوده عرفی، توسعه و ضیق پیدا می کند این قاعده ما. شکی نیست که بیان اولی و لسان روایات هم دلالت بر این مطلب می کند. در یکی از این روایتها بود، ظاهراً روایت ابن ابی بکیر بود که در آنجا حضرت می فرمایند، هُوَ حِينَ مَا يَتَوَضَّأُ اذْكَرَ بَعْدَهَا، یا بعد الوضوء، در اینجا حضرت متذکر این اصل عرفی می خواهند بشوند. شخص عاقل در حین وضوء، خب متوجه فعل خودش است، معنی ندارد خلاف انجام بدهد، وقتی که شخص عاقل می داند با این فعلی که انجام می دهد بری الذمه نمی شود

در صدد رفع نواقص آن برمی آید و در صدد دفع خلل آن برمی آید، دیوانه نیست که بخواهد این فعل را انجام بدهد، وقتی که می خواهد وضو بگیرد، قبل از اینکه دست راست را بشوید، با توجه به اینکه شستن دست چپ، قبل از دست راست مبطل است، این که نمی آید این را انجام بدهد، پس بنابراین حضرت در اینجا این اصل عقلائی را می خواهند بفرمایند، هُوَ حِينَ مَا يَتَوَضَّأُ اذْكَرَ يَعْنِي نَبَايِدُ بِي شَكِّ تَوْجِهٍ بِشُود. شما در مورد معاملات خودتان چه کار می کردید، توجه می کردید؟ نه. حضرت می فرماید که عبادات هم بر یک نسق و بر یک وتیره است مانند معاملات، مانند مسائل عرفی و خداوند متعال همان گونه در عبادات و غیر عبادات از مسائل شرعی، معاملات، عمل می کند که شما در مسائل عرفی به آن عمل می کردید، اصل، اصل واحد است. اصل تجاوز و فراغ که مترتب بر اصالة الصحة است، این یک اصل عقلائی است، اصل متعارف عرفی است.

بناءً علی هذا نکته‌ای را که ما در اینجا می توانیم استفاده کنیم - قبلاً هم عرض کردم و آن مسأله بسیار مهم و دقیقی است که در همه ابواب فقهی و مبانی

اصولی ما به درد می‌خورد- این است که ما باید مجاری این اصول عملیه را به دست بیاوریم، ما باید بدانیم این اصول عملیه، مانند استصحاب و برائت و اصول لفظیه و اینهایی که در مقام استنباط، یا در مقام اتیان فعل در مقام شک، چه مربوط به مجتهد، یا مربوط به غیر مجتهد که مقلد است؟ که مقام، مقام استنباط است، مربوط به مکلف و مقلد در مقام؟، مانند اصول عملیه، استصحاب و برائت یا مثلاً اصالة الاباحه و حلّیت که این‌ها مربوط به مقام فعل است، در این‌ها ما باید [بدانیم] که شارع مبنای جدایی از مبنای عرف ندارد یعنی به همان ملاکی که عرف در اینجا- این را چند مرتبه هم تا به حال عرض کردم، دوباره در اینجا دارم تکرار می‌کنم- همان طوری که عرف در کارهای روزمره خود در آنجا به استصحاب عمل می‌کند و استصحاب را دایره مدار اعتقاد و نیت و فکر خود نسبت به آن قضیه مستصحب لحاظ می‌کند، در شرع هم همین طور است، فرقی نمی‌کند. اگر یک شخصی نسبت به یک قضیه‌ای آنقدر ظن داشته باشد که آن ظن قریب به یقین است هیچ وقت

نمی آید استصحاب لا تنقض اليقين بالشك را که پنج درصد احتمال خلاف می دهد در آنجا، حاکم بر این ظن متأخم به علم خودش بکند و اگر یک شخص نسبت به وجود آن شیء حدود صد، نود درصد، هشتاد و پنج درصد ظن دارد، هیچ وقت نمی آید آن احتمال خلاف که عدم؟ باشد بیاید استصحاب کند، مسأله در عرف هم همین طور است، در شرع هم همین طور است.

وقتی که شرع می گوید لا تنقض اليقين بالشك بل انقضه بيقين آخر، یعنی شرع در اینجا می خواهد بگوید همان طوری که در ترتب استصحاب، در مسائل عرفیه، یقین، نه آن یقین به معنای صد در صد، بلکه یقین به معنای همان علم که عبارت است از انکشاف واقع ولو صد در صد هم نباشد، به این مقدار است، شما در مورد مسائل عبادی هم همین کار را باید انجام بدهید و همین طور صحبت در اصالة الاباحه و اصالة الحليه و طهارت و اینها، استصحاب طهارت و اصالة الحليه و الطهاره و اینها، اینها دائر مدار نظر عرف است، در یک جا عرف اصالة الطهاره جاری می کند و در جای دیگر جاری نمی کند. حالا

ممکن است در یک جا، فرض کنید که شرع، در آنجا  
دائره را اضیق یا اینکه اوسع از دایره عرفی قرار بدهد  
اما من حیث المجموع همان طوری که استادنا  
المرحوم شیخ مرتضی حائری می فرمودند: اینی که  
شرع از خودش مبنا ندارد، مبنای شرع در محاورات  
خودش و در مسائل شرعی عبارت است از همان  
مبانی عرفیه و شدّ و ندر است که شارع بیاید در آنجا  
مبنا قرار بدهد الا در مقام رفع اختلاف.

فرض کنید که در مقام رفع اختلاف، یک کسی  
سفر را چهار فرسخ می داند، یکی سه فرسخ می داند،  
یکی پنج فرسخ می داند، شارع می آید می گوید ما  
سفر را چهار فرسخ می دانیم ایاباً و ذیاباً ثمانیه فراسخ  
بشود، این فقط در مقام رفع اختلاف است که شارع  
در بعضی از موارد می آید یک حدّ شرعی برای  
موضوعات قرار می دهد یا اینکه برای بعضی از  
مصالح، بعضی از مطالب عرفی را رد می کند مانند  
بعضی از بیعها و اشتراهایی که مورد نظر شارع، در  
اینجا نخواهد بود.

بناءً علی هذا آنچه که مهم است این است که ما

بدانیم، در جریان اصول عملیه و اصول [لفظیه ملاک عرف است]، یعنی همان طوری که ما در اصول لفظیه به ملاکات عرف تمسک می‌کنیم برای احراز ظهور و اطلاق و عموم و خصوص و اجمال و ابهام و غیر ذلک، همین طور در اصول عملیه شرعیه، مدار، مدار عرف است و ما در جایی می‌توانیم از اصول عملیه استفاده بکنیم که عرف به ما اجازه بدهد، با این لحاظ استقرار سیره عقلائیه، حکم مقید و مبینی را دارد بالنسبه به اطلاقاتی که شارع در مقام جریان اصول عملیه دارد یعنی وقتی که شارع می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک بل أنقضه بیقین آخر یا وقتی شارع می‌گوید کلُّ شیءٍ لک حلال حتی تعلم انه حرام، کل شیءٍ لک طاهر حتی تعلم انه قدر و امثال ذالک چون مدار، مدار بیان و اظهار مبانی عرفیه است، پس بنابراین متفاهم عرفی همیشه حاکم بر اطلاقات شارع خواهد بود، یک وقتی شارع در مقام تصریح و نصّ است، یک وقتی شارع فقط در مقام بیان است، دیگر آن توسعه و ضیق را ما از جای دیگر باید متوجه بشویم، اینجاست که پای متفاهم عرفی و فهم عرفی در میان می‌آید، بناءً علی هذا ما

باید ببینیم مقام، مقام استصحاب عدم تکلیف است، مقام، مقام اشتغال و بقاء تکلیف است یا اینکه مقام، مقام اصالة الصّحه است، لذا در اینجا شارع بعد از صلاة حکم به بقاء تکلیف نکرده، نه اینکه تعبدی است.

من یک وقتی از یکی از بزرگان شنیدم در اینجا که در مورد مسأله اصالة الصّحه و جریان اصالة الصّحه، قاعده لاتعاد را ایشان فقط انحصار به نماز می دانستند و می گفتند این فقط اختصاص به صلاة دارد، البته هنوز زنده هستند نه اینکه از دنیا رفته باشند، هنوز هستند، از یکی از افراد از علماء و از معاریف است، این اختصاص به صلاة دارد و لکن اگر ما با دقت بیشتری به مسأله نگاه کنیم، متوجه می شویم قاعده لاتعاد و به عبارت دیگر قاعده تجاوز و فراغ، حکومت بر استصحاب اشتغال ذمه و اشتغال تکلیف دارد، چون استصحاب اشتغال ذمه و اشتغال تکلیف، این مترتب است بر احتمال خطا و عدم اتیان مأموریه و قاعده صحّت، نفی خطا و نفی احتمال عدم اتیان به مأموریه علی ما هُوَ الصّحیح را در اینجا

می‌دهد و به مقتضای تقدم تبعی و رتبی اصول عملیه نسبت به همدیگر در وقتی که اصالة الصّحه در مورد تکلیفی جاری و ساری است، نوبت به احتمال عدم اتیان تکلیف و متعاقب آن، اشتغال ذمه و متعاقب آن، استصحاب اشتغال ذمه که عدم ادامه تکلیف است نمی‌رسد بلکه در اینجا ما باید با تمسک به اصالة الصّحه، نفی احتمال کنیم.

بله، در جایی که اصل اتیان تکلیف مشکوک است، در جایی که اصل اتیان آن فعل مؤمن یا مُنَجِّز در آنجا مشکوک است، در آنجا دیگر نوبت به اصالة الصّحه نمی‌رسد، چون اصالة الصّحه با فرض وقوع فعل است منتهی فعل صحیح یا فعل غیر صحیح، احتمال خطاء در فعل، آنجا اصالة الصّحه می‌آید، لذا در وقتی که ما هنوز تجاوز نکردیم اصالة الصّحه را نمی‌آوریم، چون وقتی عرف به یک کاری اشتغال دارد و هنوز از آن کار فارغ نشده و احتمال خلأ و نقص و نقصان در آن می‌دهد، آن را ترمیم می‌کند و بر همین اساس شرع هم آمده، قاعدة تجاوز و فراغ را بعد از تجاوز از محل قرار داده. می‌بینیم این همین است. و این مسأله اصالة الصّحه در مورد شک در

اصل اتیان مأموربه و تکلیف نمی آید، چون اصالة  
الصحة بعد از فراغ از خود فعل است، قاعده  
استصحاب بقاء تکلیف در آنجا می آید، اگر ما شک  
کردیک که آیا نماز ظهر را خواندیم یا نخواندیم،  
استصحاب بقاء تکلیف می آید. اما اگر شک کردیک  
که آیا نماز ظهر را در وقت خواندیم یا در غیر وقت  
خواندیم، بالاخره ما در خود نماز شک نداریم، در  
شرائط و اجزاء شک داریم. اصالة الصحة در اینجا  
می آید. اصل این است که مصلی هنگام صلاة متذکر  
به شرائط است و مگر اینکه به نحو دیگری خلافتش  
ثابت شود. لذا اصالة الصحة می آید.

بله، اگر احتمال نقص و خلل و احتمال عدم  
الصحة به حدی قوی بود که اگر ما این مسأله را بر  
عرف عرضه می کردیم، عرف در اینجا حکم به اتیان  
مره ثانیه می کرد همان طوری که در محاورات و در  
تکالیف خودش انجام می دهد، آن وقت آنجا جای  
بحث است که آیا ما از این ادله یک همچنین اطلاقی  
را که دائره آن اوسع است از دائره عرف، استفاده  
می کنیم یا استفاده نمی کنیم؟ این در اینجا محل بحث

است. آنچه که از روایات در این باب، استفاده می‌شود این است، اینی که در روایات داریم وقتی که شک می‌کنی بین دو و سه، شک می‌کنی در سجود، یک قدری فکر کن بین ذهنت به کدام یک از دو طرف تمایل دارد، همین جا نظر به عرف دارد، عرف وقتی که یک احتمال قوی در خلاف صحت برای او محرز بشود او دیگر به اصالة الصحه تمسک نمی‌کند بلکه دوباره برمی‌گردد و آن فعل را در مرحله ثانیه اتیان می‌کند یا ترمیم می‌کند، پس از اینجا ما استفاده می‌کنیم لسان ادله، اگر چه ادله هم نبود، خود مبنای عرف همان طوری که عرض شد، مقید دائره جریان اصول عملیه است و همین طور قواعد فقهیه، مضافاً الی ذلک که از خود لسان روایات در مورد شک، بعد از تجاوز از محل، این طور استفاده می‌شود که در صورتی که ظنّ به ؟ ما غلبه کرد، فبها، والا حکم شک را شما در اینجا اتیان بکنید، این نکته در اینجا هست. بله، در بعضی از موارد هست که فرض کنید که شارع حکم به بطلان کرده مثل شک بین دو و سه و این حرفها که حکم در آنجا به بطلان است، ما در آنجا کار نداریم. بنابراین، این پایه و اصل اصالت فراغ و

تجاوز، این برگشتش به اصالة الصحة عرفی است و  
اصالة الصحة منشأ برای این اصالة الفراغ و تجاوز  
قرار می‌گیرد. این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه، آیا تجاوز و فراغ، این دو  
قاعده است یا اینکه یک قاعده است؟

خب شکی نیست در اینکه قاعده فراغ را در  
مورد صحت فعل عنوان کردند و قاعده تجاوز را در  
مورد تجاوز از محل عنوان کردند نه در مورد صحت،  
یعنی بحث، بحث صحت نیست، در مورد فراغ،  
بحث، بحث صحت است، یعنی اگر از محل تجاوز  
کردی و داخل در فعل غیر شدی، در شک در  
صحت، قاعده فراغ می‌آید ولی در بحث تجاوز این  
طور نیست، بحث صحت را نمی‌کند، می‌گوید اگر  
از یک محل تجاوز کردی و داخل در غیر شدی، در  
اینجا بایستی که شما اعتنایی به شک نکنی، بحث  
صحت را مطرح نمی‌کند.

لذا در اینجا متعلق به شک را دو چیز قرار دادند،  
یکی در قاعده فراق متعلق شک، صحت فعل است،  
در قاعده تجاوز، متعلق شک، اتیان اجزاء است، به

صحت فعل و اینها کار ندارد، البته عدم اتیان اجزاء لازمه‌اش عدم صحت فعل است و اتیان اجزاء، صحت فعل است، اما بحث در این است که آن در خود اجزاء است و صحت به اصل فعل برمی‌گردد، به عبارت دیگر، قاعده فراغ بعد از اتمام از صلاة است من باب مثال، بعد از اتمام از یک فعل استقلالی است، اما قاعده تجاوز، بعد از فراغ از اجزاء است، تک تک اجزاء خود صلاة است، لذا متعلقش فرق می‌کند، آن متعلقش کل صلاة مشکوک است. آن متعلقش اجزاء صلاة مشکوک است.

اقوال در اینجا مختلف است: مرحوم نائینی کلامشان در اینجا حاکی از این است که، نه، اینها اصلاً یکی است. خب عبارات در اینجا مختلف است. بعضی از اعلام قائل به دوئیت بین این دو قاعده هستند که قاعده تجاوز برای خودش یک قاعده جدایی است، قاعده فراغ هم، یک قاعده جدایی است، آن مربوط به تمام فعل است، آن مربوط به اجزاء فعل است، الآن در بحث آمدند قاعده تجاوز و فراغ را یکی کردند، اما هر کدام برای خودش جداست. بعضی‌ها قائل به وحدت این دو

قاعده شدند.

دلیلی که مخالفین وحدت این دو قاعده می آورند، امتناع اجتماع لحاظین است در استعمال واحد، دو لحاظ و دو مفهوم، در استعمال واحد از لفظ واحد، این اجتماع، امتناع دارد. شما عین را به دو عنوان و به دو مفهوم در استعمال واحد به کار ببرید، این محال است. ایتنی بعین منظور شما از عین، هم ماء باشد و هم فضّه باشد، خب این در اینجا محال است، باید ایتنی بعینین باشد آن وقت با ادله باشد، این مسأله انشاء الله برای فردا، چون نیاز به یک قدری صحبت دارد که آیا می شود یا نمی شود؟

سؤال: پس لذا ما اصول شرعیه نداریم، همه اصول بنا به فرمایش حضرتعالی عقلائی یا عرفیه می شود.

پاسخ: بله البته ممکن است بعضی از اصول شرعی هم باشد یعنی خود شرع جعل کرده باشد مثل خود صلاة، خود نفس عبادات و اینها....

سؤال: نه خود اصول عملیه عرض بنده بود

پاسخ: اصول عملیه، بله.

فرض کنید که یکی از مسائلی که من باب مثال شارع بیان می‌کند لا شک لکثیر الشک است، خب، لا شک لکثیر شک، این یک قاعده فقهی است دیگر، یکی از قواعد فقهیه، عدم اعتناء به شک در کثیر الشک است. اما واقعاً اگر ما این را لحاظ بکنیم، می‌بینیم این خودش یک قاعده عقلایی است. یعنی عقلاء در مورد کثیر الشک چه حکم می‌کنند؟ الان در مسائل امروزی، یکی از راههای مداوای وسواس، وسواس، کثیر الشک است دیگر، یعنی شکی می‌کند که دیگران، این شک را نمی‌کنند، یکی از راههای معالجه کثیر الشک این است که به او می‌گویند آقا جان اصلاً تو به شکت اعتناء نکن، اصلاً یکی از طرق درمانی وسواس و شک، همین است، و این یک سیره عقلائیه است دیگر. یعنی دقیقاً ما می‌بینیم شارع همین سیره عقلائیه را آمده در مورد صلاة یا در مورد صوم و غیر ذلک دارد انجام می‌دهد و به طور کلی در...

فرض کنید که من باب مثال در عقد تا وقتی طرفین حق خیار دارند که مجلس، مجلس واحدی باشد، خیار مجلس تا چه وقت است؟ تا وقتی که

طرفین در مجلس باشند، خب این یک سیره عقلائیہ است، چون وقتی مجلس ترک شد، دیگر وقتی کہ [دوباره] آمدند توی مجلس، مردم دیگر این را، جلسہ دیگر به حساب می آورند، این را مجلس عقد به حساب نمی آورند و مجلس عقد تا وقتی است کہ دارند با ہم مذاکره می کنند ولو اینکه طرفین با ہم معامله کردند اما تا از ہمدیگر متفرق نشدند، این، مجلس عقد به حساب می آید، می تواند به ہم بزند، می گوید آقا جان راستی اینکه گفتیم فلان و این حرفها، حالا، یک خرده بیشتر روی آن فکر کنیم، عجلہ کردیم حالا بروم یک دفعہ دیگر...، بر این اساس، اگر این مجلس آمد و امتداد پیدا کرد، مجلس، مجلس واحد است، متفرق ہم نشدند، اما این مجلس امتداد پیدا کرد تا شب، عقد را صبح کردند، بعد می آیند شروع می کنند به بستنی خوردن و چایی خوردن، ول می کنند و یک قضایای دیگری مطرح می شود، می گذرد، ظهر ہم ناهار می آید ولی مجلس متفرق نشده، این مجلس، دیگر مجلس واحد نخواهد بود، یعنی وقتی شارع می گوید خیار مجلس

مادامی است که مجلس متفرق نشود، در اینجا بنای عرفی می‌آید این را محدّدش می‌کند، مقیدش می‌کند، به چه؟ به اینکه همان جهت عرفی را شارع دارد بیان می‌کند.

یا اینکه فرض کنید در مورد خیار حیوان هم ما می‌بینیم شارع آمده همین خیار حیوان را، چون حیوان تا سه روز خوب و بدیش معلوم می‌شود دیگر، می‌میرد، نمی‌میرد، مریض می‌شود، چه می‌شود، فرض کنید که تا دو سه روز مثلاً مشخص می‌شود که این حیوان ماندنی است یا می‌خواهد برود. غالب بلکه نود درصد قواعد و مسائل و اصول شرعی و قواعد شرعی را ما می‌بینیم همین مسائل عرفی تشکیل می‌دهد، یعنی همان عرف است، منتهی خب شارع می‌آید در اینجا گاهی اوقات برای عدم اختلاف که بعضی‌ها می‌گویند اینجایش چطور است، آنجایش چطور، کم و زیاد است، یک حدّی را شارع می‌آید در اینجا تعیین می‌کند، آن وقت در این گونه موارد، انسان باید مرجعش فقط عرف باشد، آن می‌تواند تعیین کند.

سؤال: مثل براءت شرعیه....

جواب: مثل براءت شرعیه،

سؤال: نداریم دیگر؟

جواب: داریم منتهی این متخذ از عرف است،

سؤال: وضع شرعی نشده، مبین است

جواب: بله، وضع شرعی نشده، لسان شارع...،

بله اینها همه ارشادی است دیگر، اوامر ارشادی.

یک بحث خیلی مهمی است انشاء الله بعد از ماه

رمضان، حالا ما تا ماه رمضان این بحث لاتعاد را

تمامش کنیم، بعد از ماه رمضان اصالة الصحه را

می آیتم می گوئیم و یک بحث بسیار مهم، بحث

ارتداد است، بحث ارتداد، یک بحث بسیار مهمی

است، البته من یک بار این بحث را کردم در مشهد و

اصلاً در آنجا نظردان، درست خلاف آنچه که الان

مطرح است، اینطور به نظردان می رسید و خلاصه

مطلب جوری است که بر حسب نظر ابتدائیه به نظر

می رسد این بحث ارتدادی که آقایان دارد می کنند

اینها خلاف حکم عقل است. درست خلاف حکم

عقل است و یکی از اشکالات مهمی که وارد می شود

اصلاً بر احکام اسلام، به نظر می رسد برای این است

که این بحث، درست مطرح نشده، فرض کنید که یک نفر شک می‌کند، خب شک می‌کند دیگر، و اعتقاد پیدا می‌کند که فرض کنید من باب مثال، پیغمبری نیامده! واقعاً اعتقاد پیدا می‌کند، به چه دلیلی بگذارند بکشندش؟ روی چه حسابی؟ واقعاً اعتقاد پیدا کند، اگر کسی واقعاً اعتقاد پیدا کند، فرض کنید من باب مثال، فلان حکم اسلام، این حکم، حکم صحیحی نیست، گرچه همه فقهاء بگویند هست و ضرورت دارد، واقعاً معتقدش بشود، خب روی چه حسابی بگویند مرتد است و بعد هم....؟ این یک مشکلی است که امروز جوامع روشنفکری، این مشکل را در ارتباط با مسائل اسلام دارند مطرح می‌کنند و انشاء الله من قصد دارم بعد از اصاله الصحه بعد از ماه رمضان اگر خدا بخواهد، این بحث ارتداد را بگویم.

سؤال: .....

جواب: احسنت! همان عناد است دیگر،

سؤال: ..... یا اینکه مثلاً طرف در سنین جوانی

نمازش را ترک کرده یا روزه‌اش را نگرفته، یعنی جوئی بوده که دین برایش ملموس نبوده، مقید نبوده،

یک اعمال خلافی کرده،....

جواب: بله مشکل است بگوئیم که آنها باید قضا

کنند، حکم به قضا مشکل است،

سؤال: مصداق مکره است

جواب: بله، خب در یک جوّی قرار گرفته

نمی داند، نمی فهمد،

سؤال: ما طهران شبها درس می خواندیم.

می رفتیم آموزشگاه آنجا، معلم ما یک خرده تازه

مسلمان شده و اهل مسجد شده بود، درس دینی که

می داد آن طرف، ما هم یک خرده سیاسی بودیم و

یک خرده اشکال می کردیم، طرف ماند، فردا دیدیم

یک زن سر لخت آمد و معلم دینی ما شد

جواب: چه کردند؟

سؤال: زن سر لخت، بی حجاب آوردند معلم

دینی برای آقایان کردند

جواب: عجب! بهتر!

سؤال: من هم یک خرده دیوانه بودم می خواستم

نگاهش کنم این جوری می کردم، می خواستم اشکال

کنم رویم نمی شد، به یکی گفتم تو برو بگو، گفت

من نمی گویم، گفتم من خودم می گویم. گفتم خانم  
شما که معلم دینی هستید، این درس، درس امر به  
معروف و نهی از منکر است، خب شما طبق  
دستورات دین باید حجاب داشته باشید چرا حجاب  
ندارید؟ گفت آقا من در یک خانواده‌ای بزرگ شدم  
که دین سرش نمی شود لذا من هم حجاب ندارم  
جواب: خب به او بگوئید حالا که سرت  
می شود.....

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ